

غشای خاندان در وجه ریخته و شمع شده ورم و جبهه پیدا میکند و بعد از این علامات مریض جاذب بحق تسلیم میکند
 و هرگاه تفرق اتصال در نخاع زیر فقره دوم و سوم از فقره عنق که قریب سینه نخاع است پیدا شود پس خود که قریب
 این موضع عصب فرنیک از نخاع برآمده است و آنهم همراه این تفرق اتصال منقطع یا منغز میشود و اندک در وقت
 پرده شکم هم که از تحریک فرنیک متحرک میشود مستقر میگردین درین حالت فوراً مریض ملاک نمیشود و الصالح
 که ام علاج خاص برای تفرق اتصال نخاع نیست لیکن کجب علامات هر از دست و کلفت که ظاهر شود برای
 رفع شدن آن کوشش فرمایند و زیاد اهتمام در امر بول مریض بیدند که اگر تمهیس باشد و نسبت و چهار ساعت روز
 سه چهار بار با دماغ قاناطیر آرزاجاری سازند و اگر جاری باشد ظرف را از محل بول چنان متصل از بند که بول ظرف نیز
 بسته و لباس آن از تری بول محفوظ ماند تا نماز نماز برود و سرین پیدا نشوند و پاها اگر سرد باشند بران بنه مصلح بچند و پا
 که ام و غن مناسب دست پا را آوده بر پای مریض مالش سازند تا اینجا گرمی پیدا شده خون در آن آید و عضلات
 و غیره اعضا تنگ و سببها هستند از نیامدن غذا خشک و لاغر نشوند و ازین تمهید اگر نخاع تمام منقطع نشده باشد بعد
 صحت افادۀ قوت عصبیه نماید پاها که خود خواهند داد و الا اگر از نیامدن خون پا خشک و لاغر گشته سیکار شود باشت
 بعد صحت نخاع و افادۀ قوت عصبیه هم کار خود نخواهند داد و از ان همیشه مریض منقطع خواهد ماند و اگر در شانۀ ورم
 پیدا شده باشد علاج آن نمایند تا از ورم آن ورم کرده پیدا شده مریض بزودی هلاک نشود و برای بستر مریض بهتر
 آنست که بستر هوای یا مانی که در ولایت ساخته میشود میسازند باقی علاج تری نمایند از آنکه اغذیه مجید و
 خوراند و بر کد ام مرکب مریض اسوار کرد و در هوای صاف گردانند و دو سه متویه و منزل رسیدن نشانند و ایضا باید
 دانست که گاهی در فقره عنق و ظهر بسبب رسیدن صدمات حالتی پیدا میشود که در ان فقرات مذکوره از کشیدن اطعمه
 و عضلات در جای خود حرکت کرده بجای مائل و فایس یا باز میشود و این را در لغت انگریزی اسپرین بکسرافت و سکون
 سیدن همل و کسربای موحده فارسی و رای همل و کسرافت و سکون یا ای مثناة تخانی و لون میگویند و در عربی و ثی و دهن
 و در هندی مونیج آتا سیتامند و زیادۀ ظهور این حالت در فقرات گردن و کمر که اینجا حرکت زیادۀ است می شود
 الاسباب افتادن از اسب یا از مکان بلند بر روی سر که از ان عضلات عنق و ارتباط کشید و کج و منحرف میشوند
 یا رسیدن صدمات حرکت گردن و خانی و گاهی برداشتن شی ثقیل و هم مصارعت و گاهی از او بختن گلو در سینه و سوم
 به سینه و گاهی از او بختن گلو در سینه هرگاه کسی بارادۀ خود کشتی گردن خود را در حلقه برسن انداخته کشیده باشد
 و دیگری پیش از مردن آن رسیده مطلقه را قطع کرده و در علامات در در محل باوف زیادۀ میباشد و اگر چه مریض در
 آرام بود لیکن این درد در آرام هم زیادۀ میباشد اما اگر کسی حرکت کند از ان درد مذکور شدت میکند و همین سبب
 مریض را تحریک عنق ممکن باشد و همیشه کردن خود را با استقامت میارود و اگر ضرورت متوجه شدن بجای میشود

در بیان مریض

از تمام بدن آهسته میگردد و چون سر بر بالش بود باز او خوار اقل اس و بیشترن از یک پهلو بر پهلو دیگر مکن نبود بلکه یا سر را
از دستهای خود یا از دست دیگری از بالین داشته انتقال بر پهلوئی دیگر میکند و هم در عضلات اینجا ورم پیدا بود و چون
در فقرات کم بود در موضع متعصب میماند و بگون شدن و حرکت از ضعف بدن کردن مکن نباشد پس اگر ضرورت نگویند
میشود زانو و پای خود را بر زمین نهاده می نشیند و وقت متوجه شدن بجانبی از تمام بدن خود میگردد و اگر صدمه قوی
رسیده باشد پس گاهی حالت کان کشن هم پیدا میشود و انجام این حالت آنست که اکثر در دست نهفته آید و در دفع
شده صحت تامه حاصل میشود و گاهی تا دو سه ماه پست شاده باقی میماند و بعد آن صحت میشود و گاهی اینجا همیشه قدری ضعف
باقی میماند که بسبب آن هرگاه که در حرکت قوی میکند باز او نشسته بر پهلوئی که درام جانب متوجه میشود و یا میگردد و در دست
و گاهی ورم در رباط و عضلات فقرات مذکوره ماوقع پیدا شده تا غشای نخاع و در نفس نخاع هم منتهی میگردد و از آن علامت
قوی تر نخاع پیدا میشوند و انجام آن انجام ورم نخاع میشود و گاهی از پیداشدن ورم رباط و عضلات عصبی که از محل
ورم برمی آید منفرع میشود و از آن در عضو که ازین محصب حرکت پیدا میکند استرخا حادش میشود و لیکن این استرخا بعد
زوال ورم رباط و عضلات زایل میگردد و عضو مذکور صحیح میگردد و العالجه آنچه علاج برای کان کشن و آنچه از آن
پیدا میشود مثل کام پشین یا انفل میشن بیشتر نوشته شده در اینجا هم بحسب ضرورت عمل آنرا با هرگاه در فقرات ظاهر عرق
انکسار واقع شود و آن گاهی از رسیدن ضربه ضرب یا سقوط که بی واسطه بر فقرات مذکوره رسد پیدا میشود و گاهی
از صدمه گلوله تنگ بر آن حادث میشود و هم هرگاه بزور و قوت این فقار خم شوند چنانکه کسی بالای خیل سوار باشد
و اتفاقا خیل آنرا زیر محراب در مکان یا زیر شاخ درخت بر دهن از غمزدن محراب و شاخ درخت سرگون شود و فقرات در
بقوت از آن خم شده منکسر گردند و گاهی از آمدن و سقوط بدن در آب قلیل از جانب سر فقرات عمیق در نظر منکسر میشوند
و گاهی از افتادن از بالای اسپر بر زمین انکسار در آن پیدا میگردد و با کجا هرگاه از رسیدن صدمه بلا واسطه بر فقرات
انکسار در آنها پیدا شود درین وقت بر هر فقره که صدمه میرسد مکن است که منکسر گردد اما هرگاه از انماز اس خم
شدن فقرات انکسار پیدا شود پس اکثر فقرات عمیق و کم که آنها حرکت زیاده است این انکسار حادث میشود
و باید دانست که در فقرات انکسار رتبه وجه میشود اول اینکه آنچه آنها مثل بر پهلوئی فقرات اند انکسار حادث
شود و دوم آنکه در غزوات یعنی خارهای که پشت فقرات میباشد از آنستاس گونی انکسار پیدا و آنها
جدا شده بسوی داخل نه روند و درین هر دو صورت زرف نقصان زیاده نیست اما اگر خار با شکسته
و درون روند چنانکه نخاع را غمزدن درین وقت البته شر زیاده پیدا میشود ستوم آنکه در نفس فقره انکسار
و آن از وسط خود جدا شده دو قطعه گردد و درین وقت ضرورت است که قطعات آن در ارتفاع و انخفا مختلف
میشوند و بسبب آن انماز و انقطاع در نخاع پیدا شود و آن هر دو روی اند العلامات چونکه صورت

جامع شفا فی دوائیات کلامه

انگسار مختلف است لهذا علامات هم مختلف بود لیکن عموماً چون فقره تنگسار گردد در محل انگسار پیدا میشود و این در وقتیکه مریض در آرام ماندیم موجود میباشد و نزدیک نمز کردن و حرکت نمودن زیاد میشود و هرگاه فقره بالاتمام تنگسار شده جدا گردد و قطعات تنگسار آن ارتفاع و انقباض دیده میشود باین صورت که قطعه که بالا است بلند و قطعه که پایین است متخفیف دیده میشود لیکن هرگاه استخوان تنگسار بجای خود ماند البته در تشخیص دشواری میشود زیرا که در مریض و جلد که بالای فقرات است سست میشود پس اگر خاریکه بر فقرات است شکسته جدا شده باشد درین وقت آنچه ارتفاع در فقرات بجانب پشت دیده میشود در آن در محل انگسار فرق مشاهده گردد و نقصان خار تنگسار ظاهر شود پس اگر این خار شکست در فقره تنگسار غایب و داخل شده باشد در خارج و انقباض پیدا خواهد شد پس اگر همراه انگسار فقره کلام نقصان در نخاع نرسیده باشد درین وقت آنچه علامات و ثنی که در فقرات آید و بیشتر نوشته شده اند موجود میباشد و اگر در حرام مغز هم نقصان یا انگسار آمده باشد آنچه علامات کلام پیشین و انقباض پیشین و ثنی که در نخاع بیشتر نوشته شده اند درین وقت موجود میشوند انجام انگسار فقرات اینست که چون انگسار در خراشات یعنی خارهای بالای پشت فقرات پدید آید محراب آن که در آن نخاع میماند آید از آن اکثر مریض هلاک نمیشود لیکن بعد مدت مدیدی صحت مییابد و بعد صحت هم که در در و وضع بر محل انگسار باقی میماند اما اگر در محل انگسار تا غشای نخاع رسد آنان هم نقصان پیدا میشود همچنین اگر استخوان فقره سست اندرون رفته نخاع را غمگزه باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فانی شده بزودی هلاک میگردد و هرگاه انگسار در میان فقره دوم و سوم پیدا شده که اینجا فریبک قریب است درین وقت مریض فوراً هلاک میشود و العلاج کدام علاج خاص آن نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود رفته بجای خود اینجا ممکن نیست چه در آن خوف است که ازین بجز آنچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد آنهم منقطع میگردد و لیکن آنچه در علاج کان کشن نخاع و هم در تفوق اتصال آن نوشته شده آنرا اینجا استعمال آید و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و کبودی آن از مغز عقبه ممکن نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شق کرده استخوان مذکور را ببینند اگر لایق بر آوردن باشد استخوان مذکور را از کلبه بپوشانند و بر گردن او از ادرت فایم برود و محل انگسار قدری استخوان را تراشیده و دهن نرم را وسیع کرده ریزه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انما نخاع رنج شود لیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن و دستکاری است بشرط آنکه آمدن آن در تجزیه هر جا که خواهد با استعمال آرد فستق که فصل چهارم در انقباض استخوان و آنرا بنبت اگر زنی دوس لگو کیشین بکسر دال و سکون بین مهره و ضم لام و سکون و او و کسوف و سکون یا بی نشانه تخمائی دفع ششین معبره و سکون نون گویند تا آن عبارت است از اینکه یک استخوان و فصل از مغز طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جابجاء آن باشد برود و این فصل ششیم است بر چند بیان بیان اول انگسار کلام استخوان منخل میشود پس بدانکه هر فصل که در آن حرکت است در آن انقباض پیدا میشود و مفصل که

در وقتیکه مریض در آرام ماندیم موجود میباشد و نزدیک نمز کردن و حرکت نمودن زیاد میشود و هرگاه فقره بالاتمام تنگسار شده جدا گردد و قطعات تنگسار آن ارتفاع و انقباض دیده میشود باین صورت که قطعه که بالا است بلند و قطعه که پایین است متخفیف دیده میشود لیکن هرگاه استخوان تنگسار بجای خود ماند البته در تشخیص دشواری میشود زیرا که در مریض و جلد که بالای فقرات است سست میشود پس اگر خاریکه بر فقرات است شکسته جدا شده باشد درین وقت آنچه ارتفاع در فقرات بجانب پشت دیده میشود در آن در محل انگسار فرق مشاهده گردد و نقصان خار تنگسار ظاهر شود پس اگر این خار شکست در فقره تنگسار غایب و داخل شده باشد در خارج و انقباض پیدا خواهد شد پس اگر همراه انگسار فقره کلام نقصان در نخاع نرسیده باشد درین وقت آنچه علامات و ثنی که در فقرات آید و بیشتر نوشته شده اند موجود میباشد و اگر در حرام مغز هم نقصان یا انگسار آمده باشد آنچه علامات کلام پیشین و انقباض پیشین و ثنی که در نخاع بیشتر نوشته شده اند درین وقت موجود میشوند انجام انگسار فقرات اینست که چون انگسار در خراشات یعنی خارهای بالای پشت فقرات پدید آید محراب آن که در آن نخاع میماند آید از آن اکثر مریض هلاک نمیشود لیکن بعد مدت مدیدی صحت مییابد و بعد صحت هم که در در و وضع بر محل انگسار باقی میماند اما اگر در محل انگسار تا غشای نخاع رسد آنان هم نقصان پیدا میشود همچنین اگر استخوان فقره سست اندرون رفته نخاع را غمگزه باشد درین وقت اکثر مریض مبتلای فانی شده بزودی هلاک میگردد و هرگاه انگسار در میان فقره دوم و سوم پیدا شده که اینجا فریبک قریب است درین وقت مریض فوراً هلاک میشود و العلاج کدام علاج خاص آن نیست و هم آوردن استخوان شکسته از جای خود رفته بجای خود اینجا ممکن نیست چه در آن خوف است که ازین بجز آنچه نخاع از قطع شدن باقی مانده باشد آنهم منقطع میگردد و لیکن آنچه در علاج کان کشن نخاع و هم در تفوق اتصال آن نوشته شده آنرا اینجا استعمال آید و هرگاه استخوان شکسته در نخاع در آمده باشد و کبودی آن از مغز عقبه ممکن نباشد درین وقت جلد و لحم بالای فقرات را شق کرده استخوان مذکور را ببینند اگر لایق بر آوردن باشد استخوان مذکور را از کلبه بپوشانند و بر گردن او از ادرت فایم برود و محل انگسار قدری استخوان را تراشیده و دهن نرم را وسیع کرده ریزه استخوان شکسته را بیرون آرند تا انما نخاع رنج شود لیکن این تدبیر محتاج تجربه کردن و دستکاری است بشرط آنکه آمدن آن در تجزیه هر جا که خواهد با استعمال آرد فستق که فصل چهارم در انقباض استخوان و آنرا بنبت اگر زنی دوس لگو کیشین بکسر دال و سکون بین مهره و ضم لام و سکون و او و کسوف و سکون یا بی نشانه تخمائی دفع ششین معبره و سکون نون گویند تا آن عبارت است از اینکه یک استخوان و فصل از مغز طبیعی خود خارج شده بجای دیگر که جابجاء آن باشد برود و این فصل ششیم است بر چند بیان بیان اول انگسار کلام استخوان منخل میشود پس بدانکه هر فصل که در آن حرکت است در آن انقباض پیدا میشود و مفصل که

منخل میشود

همچو جایست خصوصاً در مفصل عضا نخلاخ زیاده پیدا میشود و دوم عمر انسان هم معین میشود چنانکه در طفل
 نسبت جوانان نخلاخ کم پیدا میشود زیرا که هر دو سر استخوان نشان که از آن مفصل پیدا میشود همین است
 و در وسط آن هر دو استخوان ایشان سخت میباشد پس چون صدمه بایشان میرسد از آن سبب نرمی و سستی
 استخوان ایشان آنکسار پیدا میشود و نخلاخ و کک در پیران هم نخلاخ کم میشود بسبب اینکه استخوان ایشان کک
 و ضعیف میباشد و در باطشان سخت بود پس چون صدمه بان میرسد استخوان ایشان هم آنکسار پیدا میشود
 در نخلاخ بخلاف جوانان که از نسبت سال عمر تا جل و پنج سال نخلاخ زیاده میشود بسبب اینکه استخوان جوانان سخت
 و قوی میباشد و بر اعتماد قوت خود شکت در کتهای صغیره میکنند ازین جهت نسبت آنکسار نخلاخ در ایشان زیاده
 پیدا میشود سوم از جانب ضعف مفاصل هم نخلاخ بسهولت زیاده میشود هر گاه قبل از رسیدن صدمه مفصل ضعیف
 باشد هم آنکساری و ضعف رباط و عضلات چنانکه بعد از امر منتهی که قوت ضعف در اینها پیدا میگردد و نخلاخ بسهولت
 عادت میشود و گاهی مفصل هم قوی و عضلات هم مستحکم میباشند لیکن در حال غفلت که کسی اعضای خود را مستحکم
 داشته باشد درین حالت دفعه صدمه قوی بران رسد از آنم نخلاخ بسهولت پیدا میشود اما اسباب فاعلیه
 پس آن در دو قسم اندکی خارجی مثل اینکه صدمه که غیر بدنی بود مثل صدمه ضرب قوی بلا واسطه از خارج منسل
 باشی ثقیل بر مفصل افتد یا عضو دفعه ملتهوی یا منقطع گردد یا کسی از بالا بر زمین آید یا بواسطه صدمه دیگر اعضا بطرف قوی
 گوناگ ترکو صدمه بر مفصل رسد نخلاخ پیدا شود و دوم آنکه از اسباب داخلی که اثر اسباب بدنی گوناگون نخلاخ
 عادت شود چنانکه از حرکت عضلات وقت مصارعه یا برداشتن شی ثقیل نخلاخ عادت میشود یا در بطن مادر در
 اعضای طفل نخلاخ پیدا میگردد و چون نخلاخ پیدا شود از هر سبب که باشد درین وقت از حرکت عضلات
 استخوان منسل از موضع خود دور میشود و از آن نقصان در عضو پیدا میگردد مثل اینکه از آن غشیه شقی میشوند
 و در عضلات هم تفریق اتصال و آنهاز پیدا میشود و این کشش عضلات بندی گردد تا اینکه ازین حرکت استخوان بجای
 رود که از حرکت کشش عضلات محفوظ ماند لعلامات اول در شکل مفصل منسل تغییر عادت میشود دوم آنکه استخوان
 منسل در غیر موضع طبیعی خود میرود و سوم آنکه طول عضو منخل قصیر میگردد چهارم آنکه حرکت این عضو باختیار مرض یا از
 تحریک شخص دیگر بشواری صادر میشود لیکن اگر همراه نخلاخ آنکسار هم در استخوان آمده باشد درین وقت
 از تحریک شخص غیر درین عضو حرکت زیاده پیدا میشود و پنجم آنکه در محل مفصل منخل و بر دوران در پیدا میگردد و وقت حرکت
 این در زیاده میشود اما اینکه بعد از نخلاخ کدام کلام ضرب پیدا میشود پس بدانکه از نخلاخ اول در ربطه خاک منتهی
 و در عضلات هم تفریق اتصال عادت میشود بر اعصاب و شرايين غمزمیرسد پس اگر زودی استخوان منسل
 بجایش نه آورده شود طبیعت بعد مدت باصلاب این نهاد میگردد و از آن عضلات صغیره میشوند و هم رباط و

عصا نخلاخ در مفصل عضا
 نخلاخ در استخوان
 در جوانان نخلاخ کم پیدا میشود
 در پیران هم نخلاخ کم میشود
 در استخوان ایشان کک میشود
 در باطشان سخت بود پس چون صدمه بان میرسد استخوان ایشان هم آنکسار پیدا میشود
 در نخلاخ بخلاف جوانان که از نسبت سال عمر تا جل و پنج سال نخلاخ زیاده میشود بسبب اینکه استخوان جوانان سخت و قوی میباشد و بر اعتماد قوت خود شکت در کتهای صغیره میکنند ازین جهت نسبت آنکسار نخلاخ در ایشان زیاده پیدا میشود سوم از جانب ضعف مفاصل هم نخلاخ بسهولت زیاده میشود هر گاه قبل از رسیدن صدمه مفصل ضعیف باشد هم آنکساری و ضعف رباط و عضلات چنانکه بعد از امر منتهی که قوت ضعف در اینها پیدا میگردد و نخلاخ بسهولت عادت میشود و گاهی مفصل هم قوی و عضلات هم مستحکم میباشند لیکن در حال غفلت که کسی اعضای خود را مستحکم داشته باشد درین حالت دفعه صدمه قوی بران رسد از آنم نخلاخ بسهولت پیدا میشود اما اسباب فاعلیه پس آن در دو قسم اندکی خارجی مثل اینکه صدمه که غیر بدنی بود مثل صدمه ضرب قوی بلا واسطه از خارج منسل باشی ثقیل بر مفصل افتد یا عضو دفعه ملتهوی یا منقطع گردد یا کسی از بالا بر زمین آید یا بواسطه صدمه دیگر اعضا بطرف قوی گوناگ ترکو صدمه بر مفصل رسد نخلاخ پیدا شود و دوم آنکه از اسباب داخلی که اثر اسباب بدنی گوناگون نخلاخ عادت شود چنانکه از حرکت عضلات وقت مصارعه یا برداشتن شی ثقیل نخلاخ عادت میشود یا در بطن مادر در اعضای طفل نخلاخ پیدا میگردد و چون نخلاخ پیدا شود از هر سبب که باشد درین وقت از حرکت عضلات استخوان منسل از موضع خود دور میشود و از آن نقصان در عضو پیدا میگردد مثل اینکه از آن غشیه شقی میشوند و در عضلات هم تفریق اتصال و آنهاز پیدا میشود و این کشش عضلات بندی گردد تا اینکه ازین حرکت استخوان بجای رود که از حرکت کشش عضلات محفوظ ماند لعلامات اول در شکل مفصل منسل تغییر عادت میشود دوم آنکه استخوان منسل در غیر موضع طبیعی خود میرود و سوم آنکه طول عضو منخل قصیر میگردد چهارم آنکه حرکت این عضو باختیار مرض یا از تحریک شخص دیگر بشواری صادر میشود لیکن اگر همراه نخلاخ آنکسار هم در استخوان آمده باشد درین وقت از تحریک شخص غیر درین عضو حرکت زیاده پیدا میشود و پنجم آنکه در محل مفصل منخل و بر دوران در پیدا میگردد و وقت حرکت این در زیاده میشود اما اینکه بعد از نخلاخ کدام کلام ضرب پیدا میشود پس بدانکه از نخلاخ اول در ربطه خاک منتهی و در عضلات هم تفریق اتصال عادت میشود بر اعصاب و شرايين غمزمیرسد پس اگر زودی استخوان منسل بجایش نه آورده شود طبیعت بعد مدت باصلاب این نهاد میگردد و از آن عضلات صغیره میشوند و هم رباط و

و عضلات صحیح میگردد و هر دو مفصل در هم پیدا شده ازان قانبرن رخیته استخوان جدید و هم حریطه رباطی تازه
 پیدا میشود و چون این امور حادث شدند بعد آن آوردن استخوان منخلع بموضع طبیعی آن ممکن نمیشود و ایضا
 بعد سردت در اندامی از نخاع فقره مفصل که در آن استخوان منخلع میباشد سرد گشته و رانجا استواید میگردد و بسبب
 آن اگر استخوان منخلع را باز بجایش آرند جای ماندن میسر نمیشود و ازان باطنی سبب در آن نخاع حادث گردد
 العلاج علاج عام برای جمیع اقسام نخاع است که اول برای دوام اتهام بلنج کنندگی برای بند کردن کشش
 عضلات تا ان زمان استخوان منخلع از آمدن بموضع طبیعی خود گردد و ازان دور نشود و دوم آنچه بعد از نخاع استخوان از وسط
 رباطی بیرون می آید بعد بر آمدن آن دیواره های خرطبه مذکور از باز داخل شدن استخوان مذکور در خود مانع شوند که
 عضلات تپله در آنها فقره اتصال شده مانع از رجوع کردن استخوان در موضع طبیعی آن میشوند این منع از رباط و عضلات
 در کتک کتک است و عملیات به در سبب میشود ولی اگر چون از نخاع صطکاک و خلیجین رین استخوان در عضلات
 بروقت حرکت در می آید و لهذا عضلات برای محفوظ ماندن خود از زود متشنج میشوند تا بسبب تقلص و تشنج آنها حرکت
 استخوان مذکور نمیشود و دوم آنکه چون دشکار برای استرداد عظم در موضع طبیعی آن عضوی را که در آن نخاع خلوت
 شده میکت درین وقت در مفر با اختیار خود عضوی مذکور را برای محفوظ ماندن از درد کشش در جانب مخالف جذب
 دشکار بزرگ میکند و بسبب آن عضلات متشنج میشوند پس در عضلات از اختیار مریض هم به بی اختیار آن
 کشش و حرکت پیدا میشود و آن مانع از آمدن استخوان منخلع در موضع طبیعی آن میگردد و لهذا برای منع کشش
 بویانیدار بکار تمام یا اسپر یا بخار و ای که پیش ساز و مفیدست در برای دفع کردن مانع رباط و عضلات مرارت
 استخوان را از داخل شدنش در موضع طبیعی آن عضوی را که در آن نخاع است همیشه پس آن در هر دو جانب
 بکشد زیرا که مفصل یکب از دو استخوان است و ادام که هر دو قابل نشوند استخوان منخلع در فقره خود چگونگی داخل خواهد شد
 لهذا استخوان منخلع را از جانب فدام بکشد و استخوان دیگر را که در محل خود است از جانب خلف بکشد تا هر دو مقابل یکدیگر
 و خرطیه رباطی مزاحم نشود چنانکه در مواضع طبیعی خود داخل شود و چون استخوان منخلع در موضع طبیعی خود داخل
 میشود درین وقت اوزان دست هر دست زدن می آید خصوصاً در مفصل قسم ثانی که بال از دستک جا بیفت است و هم
 درین وقت طول عضله طول طبیعی آن میگردد و نقصانیکه از انخاع در طول آن پدید شده بود داخل میگردد و هم
 حرکت کردن بسوی هر جانب چنانکه قبل از نخاع بوده ازین عضو ممکن میشود و ایضا باید دانست که اگر چه فدا عضو
 منخلع را بزرگه آلات و عمل برای استرداد استخوان منخلع در موضع طبیعی آن بکشدند لیکن بهتر است که دشکار عضو
 مذکور را از دست بکشند و آوردن استخوان را در موضع طبیعی آن از راهی که ازین راه ازان برآمده دور رفته بود
 انگیزی آن بپ یویشتن قطع میم و سکون الف و فون و کس الف و سکون بای موحده فارسی و ضم بای ثنا

فصل در علاج استخوان منخلع

و سکون و کسر لایم و سکون لای قنای و غیره و در کوفت آن است که بیست که نسبت آن استخوان منخل معض با عانت دست و شکار از
 شش تا یک بی آنکه در آن قوت و زور دست صرف کرده شود در موضع طبیعی خود داخل شود از راهی که از موضع طبیعی
 خود جدا شده در آن آمده بود با آنجهان راه بجای خود آید و قیاد تا دانه آمد وقت بنابر آن کرده میشود که اگر از راه دیگر
 آید در این بطن و عضلات دیگر تفرق پیدا خواهد شد و هرگاه استخوان منخل در موضع طبیعی خود داخل شود بعد از چنان تدبیر
 سازند بر رویه بندش و غیره که تا باز در آن منخل ع پیدا نشود پس اگر بعد از جلاء ورم و جمی پیدا شود علاج جمی
 به روشانی که منسلح غیبه تا بند چنانکه مکرر آن ایام رفته و آب سرد یا سرکه و آب سرد با هم کرده بر ورم نهند یا زو بر محل
 ورم چسباندند و دو هفته منقل فصل به ابارام داشته بعد حصول اطمینان از استحکام آن آهسته آهسته حرکت ازین
 عضو گیرند میان دوم در انخلاع استخوان فک اسفل از اسباب جدا گانه گاهی از تشنج عضلات
 انخلاع در آن پیدا میشود چنانکه در ضحک کثیر یا در وقت گرفتن فازه یا وقت زیاد کشادن دهن برای خوردن
 لغز که کبیرا وقت بار میشود و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر آن وقتیکه کسی دهن کشاده باشد و هم گاهی وقت
 کشیدن دندان آن انخلاع پیدا میشود و علامات دهن کشاده ماند و فک اسفل بسوی قدام مائل باشد
 در میان صف دندان فک اسفل را علی فاصله قریب نصف آنچه پیدا میشود و دهن و لب بندی شوند و از در او
 کلام دشوار گردند و لعاب از دهن جاری میباشد و در خساره یا وقت ظاهر شود و مقابل گوش در عارض انخلاع
 و گوی ظاهر میشود و در جایکه از آن فصل فک برآمده است پس اگر این استخوان را بجایش نیارند بعد مرورت دو سه
 ماه از صغیر شدن عضلات و جرم پیدا شدن استخوان جدید بر محل فصل این اذیت کم میگردد و وصف دندانهای فکین
 ملاقی میشوند و فاصله که فیمابین آنها پیدا شده بود منقطع میشود و جایکه مقابل گوش در عارض پیدا شده بود آنجا گرد
 لیکن در انطباق دهن قدری بیست غیر طبیعی باقی میماند و آنچه حروف و الفاظ که از لبها بی آید در تلفظ آنها انمال
 در فصاحت ظاهر میشود و گاهی فک اسفل از یک جانب فصل خود منخل میگردد و در جانب دیگر در موضع طبیعی خود
 میماند و درین وقت هم همین علامات موجود میباشد لیکن باین نحو که دندان جانب منخل بسوی جانب صحیح مائل
 میشوند و در جانب انخلاع مقابل گوش در خسار گوی پیدا و ظاهر میشود و جانب صحیح بیست طبیعی خود میماند
 و گاهی انخلاع غیر تمام در استخوان فک اسفل پیدا میشود خصوصاً در جوانان و فاصله در اناث که نازک و ضعیف
 باشد آن بعد مدت بسر خود بر طرف میشود و استخوان مذکور در نقره خود داخل میگردد لیکن وقت داخل شدن آن
 در موضع طبیعی آواز منسابه با آواز خرنگ زدن پیدا میشود و علاجش آنست که بر بزرگشت هر دو دست پارچه
 پیچیده در دهن داخل کرده بر محل دندان آخر نهاده عمز کرده استخوان فک را بزرگ آرد تا مقابل نقره خود آید و انامل
 دیگر هر دو دست را ز بر طرف بیمار نهاده بسوی بالا بلند کنند تا فک اسفل در نقره خود داخل شود و هرگاه انخلاع در یک

بیان دوم در انخلاع فک اسفل

طرف کتب آمده باشد زیرا گشت یک دست را در زمین انداخته تا دندان آخر جابت ما وقت رسانیده غمز کنند و لبوسه
 تحت آنند و از دست دیگر ذقن را گرفته لبوسه بالابند که تا با استخوان سجای خود آید و بعد داخل شدن استخوان
 مذکور در فقره خود بران بندش کرده و هندی در موضع را از خوردن طعام غلیظه و کلام کردن منع کنند و وقت ضرورت
 کدام شیئی مستقیماً مثل بسکمی یا شیر بنوشانند و هرگاه انخللغ غیر تمام دران پیدا شده باشد روان از استرخای رباط
 و ضعف عضلات حادث میشود درین وقت ادویه مقویه مثل مرکبات آهن بعد داخل شدن استخوان فک داخل
 در موضع طبیعی خود نشاند و آب سرد بر محل قوع انخللغ ریخته تا دران با قوت آید و غذیه جیهه مقویه خوراند
 اما اگر درین وقت از اذیت حرکت استخوان درم بر محل مفصل پیدا شود بیشتر از پیش گس بران نهند که ازان برای
 ازاله ورم و غیره فائده گیر حاصل میشود و هرگاه از استرخای رابطه در بعضی انخللغ غیر تمام فک اسفل بار بار و اکثر بار
 شده باشد درین وقت بعد آوردن استخوان مذکور در موضع طبیعی بندش باین نحو سازند که یک خریطه چرمی که دران
 دور باطل استکی باشد در دست سازند بعد ذقن بیمار را در خریطه مذکور کنند و یک رباط را با لای یکی رباط را بر آن
 مریض بندند تا بسبب بستن رباط بالای سر استخوان فک اسفل از خروج خود از موضع طبیعی ممنوع شود و رباطی که بر خرق
 است از مائل شدن فک اسفل بسوی قدام مانع گردد و بیان سوم در انخللغ ترقوه چونکه در مفصل آن حرکت طبیعی
 و هم رابطه آن قوی و غلیظ و عضل نمند از جانب داخل آن که زیر گردن و متصل سینه است انخللغ کم و قوی میشود
 و اگر صدمه بر سنگب رسد و ازان بسپیل کوچک تر که صدمه مذکور طولاً باین استخوان منتقل گردد دران انکسار واقع
 میشود و انخللغ لیکن باین استخوان در اینجا بصورت متخلع میگردد یکی آنکه از مفصل خود بر آمده بر استخوان سینه
 رود دوم آنکه در قدام عروق زیر عضله آن آید سوم آنکه بعد انخللغ در جانب داخل اندرون سینه رود و گویان در
 و صورت اول پیدا میشود از افتادن بر زمین از جانب شان یا از رسیدن صدمه بر فرق و قیاسه آن برداشته و راست
 باشد و هم هرگاه کسی وقت مصارعه شاکسی را گرفته بسوی پشت کشد و علامت این انخللغ آنست که سنگب بسوی
 سینه مائل میشود زیرا که غضن از خلقت ترقوه است که تا سینه را وسیع و منبسط دارد و هرگاه آن در محل خود نماند سینه
 منقبض و ضعیف میگردد و عرض آن کم میگردد و بر استخوان سینه ارتفاع از بر آمدن ستر ترقوه در اینجا محسوس میشود و علامت
 آنست که اول نشانه را بسوی پشت کشند تا باین استخوان مقابل فقره خود شود بعد باز دور از دست گرفته باین
 کنند که ازان این استخوان در موضع خود می رود و چونکه از شکستن رباطات آن وقت انخللغ حافظ آن
 باقی نمانده لهذا بعد از تراباز سهولت دران انخللغ حادث میشود اما باید که بعد رفتن آن در موضع طبیعی
 رفاده غلیظه بران نهاده از رباط طویل لبوسه بندند که صوت عدد هشت که بخوابانگریز می نوشته میشود پیدا گردد
 و این بندش افکات اینست بنامند اما هرگاه ترقوه در اینجا متخلع شده در جهت قدام عروق پس عضله عربیه که

سلا
 قوه انچه در وقت
 رانگی و کینتیا
 اینست که با
 لا از عضلات
 پیوسته می
 جانکس یک بند
 و ازان که
 اینست که در
 سینه
 ازان که
 در جهت
 از جهت
 کلاه بند

کلاه

در طول کردن دست و از سر ترقوه شروع شده تا پس گوش می رود و پیش قصبه هم دیده می شود و اثر را بغایت انگیزی
 در شتر و اسب مانند مشکل زمانه در دو این صورت تا نایب بسیار کم دیده می شود و آن وقتی حادث میگردد که صدق
 نماز قوی بالای منکب بطوری رسد که از آن منکب بجانب تحت و هم بجانب نسی و هم در جانب خلف دفعه نخست
 شود و العلامات اول عرض سینه کم و استخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد مینمایم که گرد و ترقوه از جای خود منخلع
 شده و گردن پیش قصبه دیده می شود و از آن بر قصبه هم اثر را نماز می رسد خصوصاً وقتیکه مرض بسوی قدم
 مگون شود و علائمش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن بازو که لاین را در مثل مرض نهفتا
 بسبب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاد شده ترقوه در موضع طبیعی خود رود و بعد آن عصب را بر پهلوی
 بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی اهل
 در جانب خلف خود فرو رفته باشد در اینجا سبب آن رسیدن صدره قوی میباشد که بلا واسطه با استقامت برین
 استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غمزه و غضب بر کسی مشت میزند و هم از رسیدن لگد اسب یا گردیدن پای
 گردون بر سینه کسی هم هرگاه کسی بزور وقت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد پدید میشود
 و علامتش اینست که شانه بسوی سینه مائل میشود و سر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عرض آن اینجا
 گوی پیدا میگردد و چون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز از آن بر قصبه دیده و مری سعه و بر شتر
 عظیم که خون را بسوی دماغ می رود و هم بالای و در یکدیگر خون دماغ را بسوی دل می آرد و می رسد و از آن در نفس
 و از در او دشواری پیدا شده بیوشی چنانکه در سکنه پدید می آید و اینجا هم ظاهر میگردد علائمش آنست که در فعل کرده ملائم
 نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عصب را بر پهلوی بندند تا سر ترقوه در موضع طبیعی آن داخل شود بعد که
 رفاده کبیر غلیظ بین المنکبین نهاده بشد شش موم به نظر آید اینها نیز همان بندند که هر دو شانه راست مانند سینه
 منبسط ماند و از آن ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود سهولت منخلع میگردد و بر جای
 خود نمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده می رود و از آن غمز بر قصبه و مری سعه و شریان عظیم و در پدید
 و آفات مذکوره پدید می آید و چون این حالت برگردد درین وقت چاره از آن نباشد که مجبور شده سر ترقوه را
 قطع میکنند تا از اذیت غمز ایمنی حاصل شود و هرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد و این اختلاج اکثر اوقات
 زیرا که ترقوه منکب قلیل اللحم است لهذا از آن ترقوه سهولت بر می آید بالجمعا این اختلاج بر صورت حادث میشود
 یکی آنکه سر ترقوه منخلع شده بالای منکب می رود و دوم آنکه بعد اختلاج زیر منکب فرو می رسد و سبب این هر دو اختلاج
 افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدره قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر
 استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن نماز با دیده میشود و چون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بعد

در شتر و اسب مانند مشکل زمانه در دو این صورت تا نایب بسیار کم دیده می شود و آن وقتی حادث میگردد که صدق نماز قوی بالای منکب بطوری رسد که از آن منکب بجانب تحت و هم بجانب نسی و هم در جانب خلف دفعه نخست شود و العلامات اول عرض سینه کم و استخوان سینه از منکب قریب میشود و بعد مینمایم که گرد و ترقوه از جای خود منخلع شده و گردن پیش قصبه دیده می شود و از آن بر قصبه هم اثر را نماز می رسد خصوصاً وقتیکه مرض بسوی قدم مگون شود و علائمش آنست که شانه را بسوی خلف کشند و بعد برداشتن بازو که لاین را در مثل مرض نهفتا بسبب آن سینه منبسط گردد و عرض آن زیاد شده ترقوه در موضع طبیعی خود رود و بعد آن عصب را بر پهلوی بندند تا از بند شدن حرکت دست ترقوه از جای خود بیرون نیاید اما هرگاه ترقوه از جای خود برآمده بسوی اهل در جانب خلف خود فرو رفته باشد در اینجا سبب آن رسیدن صدره قوی میباشد که بلا واسطه با استقامت برین استخوان رسد چنانکه کسی وقت جوش غمزه و غضب بر کسی مشت میزند و هم از رسیدن لگد اسب یا گردیدن پای گردون بر سینه کسی هم هرگاه کسی بزور وقت شانه خود را بلند کند یا کسی دست کسی را گرفته بزور پیش کشد پدید میشود و علامتش اینست که شانه بسوی سینه مائل میشود و سر استخوان ترقوه بجای خود یافته نمیشود بلکه عرض آن اینجا گوی پیدا میگردد و چون انگشت را در گوی مذکور انداخته غمز کنند اثر غمز از آن بر قصبه دیده و مری سعه و بر شتر عظیم که خون را بسوی دماغ می رود و هم بالای و در یکدیگر خون دماغ را بسوی دل می آرد و می رسد و از آن در نفس و از در او دشواری پیدا شده بیوشی چنانکه در سکنه پدید می آید و اینجا هم ظاهر میگردد علائمش آنست که در فعل کرده ملائم نهاده شانه را بسوی خلف کشند و عصب را بر پهلوی بندند تا سر ترقوه در موضع طبیعی آن داخل شود بعد که رفاده کبیر غلیظ بین المنکبین نهاده بشد شش موم به نظر آید اینها نیز همان بندند که هر دو شانه راست مانند سینه منبسط ماند و از آن ترقوه بجای خود ماند لیکن ترقوه درین صورت همیشه از جای خود سهولت منخلع میگردد و بر جای خود نمی ماند و بسوی خلف بار بار حرکت کرده می رود و از آن غمز بر قصبه و مری سعه و شریان عظیم و در پدید و آفات مذکوره پدید می آید و چون این حالت برگردد درین وقت چاره از آن نباشد که مجبور شده سر ترقوه را قطع میکنند تا از اذیت غمز ایمنی حاصل شود و هرگاه ترقوه از طرف منکب منخلع گردد و این اختلاج اکثر اوقات زیرا که ترقوه منکب قلیل اللحم است لهذا از آن ترقوه سهولت بر می آید بالجمعا این اختلاج بر صورت حادث میشود یکی آنکه سر ترقوه منخلع شده بالای منکب می رود و دوم آنکه بعد اختلاج زیر منکب فرو می رسد و سبب این هر دو اختلاج افتادن بر زمین از روی شانه یا رسیدن صدره قوی بالای منکب و ترقوه میباشد علامت آن هرگاه ترقوه بر استخوان منکب آید درین وقت حرکت آن نماز با دیده میشود و چون زیر منکب رود درین وقت در زیاده بعد

و شانه بر شواری بلند کرده میشود و عیال چشم آنتست که آنچه در انگسار ترقوه نوشته شده اینجا هم با استعمال آرد و صمغ که
 اینجا هم فید انخلع این استخوان از وضع خود سهولت بر می آید لکن باید که بدان آن در محل خود رفاده بران نهاده
 بر بندند و گاهی از بیخ تریه بر این استخوان در موضع طبیعی خود می ماند لیکن از آن که در نقصان در حرکات هم ظاهر میشود
 جز اینکه بلند کردن شانه البته دشوار میباشد که در بیان چهارم در انخلع منکب یعنی
 در موضع شانه و مفصل آن مکتب است از سر عظم عضد و سر استخوان کتف و این مفصل را از بیخ کتف جابجاست که
 در آن حرکات زیاده پیدا میشوند و باط آن مسترخی خلق کرده شده تا در آن حرکات سهولت پیدا شود و از دیدن
 معلوم میشود که ترقه آن قلیل اللحم است و این اسباب در آن انخلع زیاده عاوت میشود خصوصاً در مهر و لین
 لیکن بر حسب محفوظان انخلع میباشد اول اینکه عضله آن که بر این مفصل آمده بسیار قویست و آن وقت
 این مفصل میکند دوم آنکه عظم کتف بجای خود حرکت میکند پس هر گاه کدام صدمه بسبب کوفتگی بر آن میرسد آن
 تا استخوان کتف منتهی میگردد و آن از رسیدن صدمه در جای خود متحرک میشود و بسبب آن این مفصل از موصول
 صدمه محفوظ از انخلع میماند از غلام انخلع آن عموماً یکی آنست که در معیت منکب تغییر ظاهر میشود و اینکه استاره
 آن زایل شده غور و گود در اینجا پیدا میشود دوم آنکه سر استخوان کتف زیاده بر آمده و بلند دیده میشود سوم آنکه
 در عضلات که بالای شانه اند کشش زیاده محسوس میشود چهارم آنکه سر استخوان عضد در موضع طبیعی خود نباشد
 بلکه بجای دیگر که غیر موضع طبیعی آنست یافته میشود پنجم آنکه در اینجا سختی پیدا شده حرکت دست بند میگردد ششم در
 بر در این مفصل محسوس میگردد و انخلع آن بر چهار صورت است که دو صورت از آن کثیر الوقوع اند و دو صورت
 نادر الوجود اما کثیر الوقوع پس اول آن آنست که سر استخوان عضد از مفصل خود بر آمده بطرف سینه زیر پند زور است
 و زیر زانده استخوان کتف که در علی آنرا منقار الغراب گویند بیاید و این را بلنت انگریزی سب کاژا کاسیند
 نامند یعنی زیر کاژا کاسیند چه سب معنی زیر است و کاژا کاسیند ترجمه منقار الغراب است و دوم آنست که استخوان
 عضد از ترقه خود بر آمده بر آید و آنرا بلنت انگریزی سب گلین انیند یعنی زیر ترقه خود آید گویند و باید دانست
 که از صورت کثیر الوقوع که صورت اولی است این صورت ثانیه قلیل الوقوع است اما صورت ثالثه آنست که سر استخوان
 عضد از مفصل خود بر آمده بر استخوان ترقه رود و این را بلنت انگریزی سب کلا و کینو کر یعنی زیر استخوان ترقه
 نامند زیرا که کلا و کینو کر اسم ترقه است و صورت رابعه آنست که راس عظم عضد از مفصل بر آمده بالای استخوان
 کتف زیر کتفه بلند آن که بطور خار بلند است رود و آنرا سب انپینس یعنی زیر خار استخوان کتف نامند و صورت
 ثالثه و رابعه نادر الوجود اند و در قسم اول آن ضرر عضلات و باطات کم میرسد و در صورت ثانیه باقیه آفت باین اعضا
 زیاده میرسد و صاحب هم انماز و کشش زیاده پیدا میشود و البته اکثر از افغان بر روی دست هر گاه بر دو جبهه

تاریخ علم طب و طب و طب و طب

در صورت

یا بر مرفق هرگاه از پهلو قریب باشد سبک را کائید پدید آید و هرگاه صد مد از جانبی برسد که سر استخوان عضله بسوی
 در دست است پدید آید و چون وقت افتادن دستها کشاده و دراز باشد سر استخوان عضله از نقره برآمده
 نیز می آید و دست کلین آید پدید آید و هرگاه در حالت بر خاسته و بلند بودن مرفق کسی بر روی آن افتد سر استخوان
 عضله نیز تر قوه میرسد و سبک را کائید پدید آید و اما اینکه در این مفاصل انکسار آن مرفق چیست پس بدانکه
 انکسار چیست شاید طبیعی می باشد بخلاف انخلاج که در آن تغییر در سمیت شایه پدید آید و هم در انکسار استخوان سجا
 خود یافته میشود و در انکسار چون قطعات منگنه استخوان را بمقابل یکدیگر آورده حرکت دهند از انصفاک جسم لب
 پیدا میشود و العلاج بدانکه برای این انخلاج عند تدبیر کرده میشود اول اینکه دست کار مریض برابر بر یکدیگر آید
 دست منتهای مریض او دست خود گرفته بخادم خود دهد که او از پهلو آورده بکشد و دست کار پاسب خود را بغل مریض
 نهاده عمر کن تا نقره مفصل بلند شود و از کشیدن دست سر استخوان عضله مقابل نقره خود رسد آن زمان دست کار دست مریض
 در دست خود گرفته بسوی خود کشد و از پای خود بغل انحراف تا بالا رود و سر استخوان در نقره داخل شود و چون استخوان
 در نقره داخل میشود او از دخول آن در نقره پدید آید و دوم آنکه دست مریض را برای کشیدن دست خالوم دهد که از طرف پهلو او را کشد
 و دست کار از نوبی خود را بغل مریض نهاده عمر کن و این هر دو تدبیر جایگزین استخوان بسوی صدر یا بالای کتف یا زیر نقره رفته باشد نفع
 میکند یا هرگاه استخوان عضله از نقره برآمده نریز نقره خود آمده باشد درین وقت باید که دست کار دست مریض گرفته در جاز
 وحشی بکشد و دست را از سر بلند سازد و بالای شانه عمر کند که زیر آید تا سر استخوان عضله در نقره خود داخل شود و بعد از آن استخوان
 مذکور در مرفق طبیعی دست بیمار گرفته بر پهلو نهاده برینند تا حرکت دست مذکور بند شود و یک باط از مرفق بر آورده تا گاو
 سوزن یا سانه گره دهند تا دست بسوی تحت ان نشو و تا هفته بچرخد و اول نازد و بعد مریض هفته دست کشاده در حلقه
 که گلویی نازد و از انابت اگر نریز نقره دیگر در نقره نماند و بعد از شش ماه هفته هم مریض با یکدیگر استخوان
 خود حرکت نکند بلکه بشنود که بیدار آهسته آهسته دست مریض گرفته حرکت دهد و بر آن گان یا در استعمال روتا آهسته آهسته
 در آن حرکت پیدا شود و اگر در ابتدا ای امر در مرفق مفصل پیدا شود آنچه برای منع و ریم تدابیر نوشته شده اند مثل اینکه مساجل
 و آب سرد ساده یا سرکه و آب سرد بر آن ریزند و زو چسباند و او نوبت نازد و نه بر آن نهند با استعمال اگر در وقت نازد
 ایضا باید دانست که گاهی انخلاج عکس که بینا شد از زخم و گاهی از انکسار عظم عضله پس اگر باز زخم باشد و درین زخم
 غضب و شریان قطع نشده باشد درین وقت استخوان را اول بجایش آرد بعد از آن علاج زخم نماید و اگر غضب
 و شریان درین زخم قطع شده باشد و خوف فساد عضو بود درین وقت پیش از ظهور فساد عضو این عضو را قطع
 کنند و درین زخم کردن استخوان بجایش استخوان که در آن نماند نیست و هرگاه همراه انخلاج انکسار هم آمده باشد درین وقت
 اول تدبیر انکسار بعمل آرد من بعد بلا انتظار متصل شدن استخوان تدبیر از انخلاج بعمل آورده استخوان را در مرفق

سر استخوان منخل بسوی جهت خلف استخوان عضد میرود و برآمدگی مقدار آن از جلز ظاهر میشود و زنده است
 بهای خود محسوس میگردد و تحریک در جانب وحشی دست و قطع در جانب داخلی آن ظاهر میگردد و دست
 منبسط و راست نمیشود و هرگز زنده اعلی منخل گردد و انحراف در آن بسطه طریق واقع میشود کی آنکه استخوان
 مذکور بعد انحراف در جانب انسی بدن مائل شده قریب جلد رسد و آن اکثر دیده میشود و دوم آنکه بعد انحراف
 این استخوان قدری بالاتر از مقابل استخوان عضد در جهت قدام آن قرار گیرد و این انحراف هم گاه گاه دیده میشود و سوم
 آنکه بعد انحراف بسوی جهت خلف استخوان عضد رسد و این که دیده میشود پس هر گاه در جانب انسی آید استخوان
 منخل قریب جلد در جانب انسی ساعد قریب فصل دیده میشود و دست قریب راست شدن رسیده بر یک جهت
 میماند و جهت مذکور این است که در آن زنده اعلی در جهت علو و زنده اسفل در جهت اسفل ماند و ساعد دست منقلب
 بسوی جانب انسی و وحشی نمیشود و اگر ساعد را بسوی عضد جمع کنند و مائل سازند زاویه قائمه در جهت داخل مائل
 مفصل پیدا میشود و زیاد از آن قریب عضدی آید و اگر مریض خواهد که انامل منخل را تا مفصل منکب سازد بگوید
 ممکن نمیشود و اگر در جهت خلف عضد این استخوان بعد انحراف رود یا پیش استخوان عضد در جهت قدام آید معرفت
 آن از نهادن انامل بر آن بسهولت میسر میشود زیرا که درین وقت سر آن قریب جلد میباشد از عمر کردن بخوبی
 محسوس میشود و گاهی هر دو زنده منخل میشوند و بعد انحراف زنده اعلی بسوی بالاتر جهت قدام استخوان عضد میرود و
 زنده اسفل بسوی خلف استخوان مذکور میرسد چنانکه این امر گاهی وقت افتادن از گردن یا بی هر گاه دست بزین
 بطوری آید که از آن ولی هم پیدا شود شاهد میگردد درین وقت علامات انحراف هر یک وجود میباشند و علاج چون
 زمین باز نداشتن آنها منخل شده باشد درین وقت بهتر است که دستکار دست مریض را از محل ساعد دست
 برود دست خود بگیرد و زانوی خود را در جانب انسی و داخلی مفصل مرفق نهاد و عمر کند و ساعد را بکشد تا به در استخوان
 زنده اسفل مقابل فقره خود آید آن زمان ساعد را با بازو متصل سازد تا استخوان منخل بسوی خود آید بعد آن
 برای منع کردن حرکت ساعد را با سینه متصل ساخته بربندد و هر گاه زنده اعلی منخل شده باشد درین وقت دو کس
 دست منخل مریض را بگیرند این نحو که یکی از هر دو دست بازو را بسوی بالا کشد و دیگری ساعد را
 بزور بسوی تحت بکشد تا استخوان منخل مقابل فقره درین وقت تراگشت دست چپ خود را بر سر زنده اعلی درجه
 نهاد و عمر کند و اگر دست راست منخل شده باشد تراگشت دست راست خود را بر سر زنده اعلی دست راست نهاد
 عمر کند و ساعد منخل را گرفته بسوی خود بقبوت بکشد تا استخوان منخل مذکور در محل خود داخل شود بعد آن صیغه بر آن
 نهاد بر بندند دست راست ماند و اگر هر دو زنده منخل شده باشند درین وقت بعد آمدن زمین در موضع طبیعی آنها
 بر سر زنده اعلی قاع نهاد بر بندند تا از عمر آن استخوان مذکور بجای خود ماند و برای حفظ زنده اسفل دست مذکور را بگیرند

ف بیان بیشتر انحراف

ماده جنوی به بند که گفته دست کشاوه بسوی زمین ماند و ایضا پایزد است که اکثر سبب انخلاع این مفصل
 مذ داخل شدن استخوانهای مذکوره در موضع طبیعی خود باورم بار و گاهی درم خار هم زیاده پیدا میشود پس هرگاه
 هم خار پیدا شود درین وقت سهل از او پرسیده که نکین باشند به بند و اگر بعد آن ضرورت دای شود زو
 بر آن چسپا تند و پارچه آب سرد یا سرکه و آب سرد تر کرد و یا قطع برفت برورم نهند تا درم دفع شود و مرض را
 را تمام دارند و چون ورم زائل شود و بعد آن اینجا سختی باقی ماند درین وقت از شخص غیر امر فرمایند که آهسته آهسته
 ست مریض حرکت دهد و انگشت سازد و طول آب سرد از مسافت بلند بر این سختی خواهد درمشاک بر آب باشد
 از بسوی بر آب بود مضیبه میباشد بیان ششم در انخلاع مفصل رنج درین مفصل انخلاع بسبب
 بت رباط آن کمتر میشود و چون منخلع گردد و عظام رنج از زمین جدا میشوند و اکثر همراه انخلاع آن ایکسار هم عاوش میشود
 سبب انخلاع آن بعینه سبب ایکسار است لیکن انخلاع درین مفصل بر دو صورت پیدا میشود یکی اگر
 زمین بالای عظام رنج رو بندد و م آنکه عظام رنج بالای زمین آیند و علاجش آنست که دست مریض را
 ستکار از یک دست خود بکشد و از دست دیگر خود عظام منخلعه را بجای طبیعی آنها داخل سازد و بعد در وقت
 بیره را گرفته در بند و جانب داخل و خارج دست نهاده بر بندد و گاهی بسبب افتادن برشی صلب که
 از جانب دست افتد استخوان رنج از جای خود برآمده بسوی بلند بلند میشوند و این را هم انخلاع میگویند
 علاجش هم همین است که از یک دست خود ستکار دست مریض را بکشد و از دست دیگر استخوانهای منخلعه را
 مذ کرده در جای طبیعی آنها را سازد پس بر آن چیره نهاده بر بندد و دست را بارام در حلقه دارد بیان ششم
 در انخلاع عظام مشط دست این عظام هم از افتادن برشی صلب یا از کشیدن دست هرگاه
 بی از بروز و کشد منخلع میشود خصوصاً استخوانی که مقابل تراگشت دست است زیاده منخلع میگردد و خاصه
 فیکه بندوق نشق گردد لیکن درین وقت همراه انخلاع رنج هم پیدا میشود و علاجش هم آنست که دست را
 نیده استخوان منخلع را در موضع طبیعی آن آورده چیره بر آن نهاده بر بندد و اگر رنج هم آمده باشد علاجش هم
 شته شده نمایند بیان ششم در انخلاع عظام اصابع که با عظام مشط دست متصل اند
 م از افتادن از جانب دست برشی صلب عاوش میشود خصوصاً در تراگشت دست انخلاع زیاده می آید
 غلام علامتش آنست که شکل آن تغییر میگردد چه در حال صحت و چه در حالت داخلی آن و تحب و در جانب باقی
 می باشد و از انخلاع امر بالعکس دیده میشود و علاج این انخلاع در زمان قدیم دشوار بوده بسبب
 مر حقیقت انخلاع چه در انخلاع آن استخوان تراگشت از خریطه رباطی آن که بالای مفصل است نشق کرده
 مانع میشود و هم آنچه اوتار عضلات که بر دور آن هستند در میان حلقه آنها این استخوان داخل شده و میگردند

بیان ششم در انخلاع عظام اصابع

در انخلاع مشط دست متصل اند

و ما دام کہ اندام ہا بیرون نیاید و محل خود نپرسد سوزا برای دفع کردن این ممانعت دخول عظیم بہتر است کہ اول
 تراگشت را بسوی خلف کشند چندان کہ در میان این استخوان اصبع منخلع و استخوان مشط کہ مقابل آنست زاویہ
 پیدا شود و چون باین مورد درین وقت از چندان بزور و قوت بکشند کہ بتقابل مفصل خود آید بعد از بسوی کف دست
 بکشند و خم سازند تا در مفصل خود داخل شود و بعد دخول چیرہ بر آن نہادہ بر بندند این علاج انخلع استخوان تراگشت
 و در انخلع عظام اصابع دیگر انقباض و شوازی نیست بلکہ در ان اصبع منخلع را بسبب استقامت کشیدن کافی میشود
 کہ از ان در مفصل خود داخل میگردد و گاہی در سلامیات توسطہ ہم انخلع پیدا میشود درین وقت آنہا را با استقامت
 کشیدہ ہم نکند تا در موضع طبیعی خود داخل شود پس در جانب کف دست چیرہ نہادہ بر بندند و در سلامیات
 اخیرہ کہ بر کنارہ اصابع واقع اند انخلع نمیشود وقتیکہ در بیان نهم در انخلع استخوان علامت کہ بفت
 اگر نری موسوم بہ پیوستہ است و آن استخوان پلوس است و بیان ترکب این استخوان از استخوانہای منبتگانہ آنکس
 آن گزشت با کلمہ انخلع درین استخوان در دو جا حادث میشود یکی در محلیکہ آنجا ہر دو استخوان درکن متصل شدہ
 اند و آن موضع پیش نشانہ است دیگر جایکہ استخوان عصعص ہا استخوانہای پلوس متصل شدہ و آن موضع محاذی مقابل
 فقار پشت است کہ تا مقدر رسیدہ السبب سبب آن رسیدن صدمہ ضرب و سقوط یا رسیدن صدمہ انقباض
 است کہ از آمدن در میان دو جسم ثقیل پیدا میشود بالجملہ انچہ اسباب آنکسار آن مذکور شدند بعینہ اسباب
 انخلع اند و علاجش ہمانست کہ در آنکسار درین استخوان نوشتہ شدہ زیرا کہ اکثر انخلع آن آنکسار ہم پیدا
 میشود وقتیکہ در بیان دہم در انخلع عصعص قران در جائیکہ در آخر خود رقیق شدہ و آنرا
 متعارفانہ میگویند و مفصل در آنکسار مذکور شدہ منخلع میشود و انخلع حقیقی در آن ہی آید لیکن بسوی داخل
 خارج نائل میشود اما بسوی داخل پس بسبب افتادن بر جسم صلب از جانب پشت و مقدر میلان میکند و اما
 میلان آن بسوی خارج پس گاہی وقت ولادت از زیادہ زور کردن زن وقت زائیدن حادث میشود و علاجش
 ہمانست کہ در آنکسار آن نوشتہ شدہ یعنی اگر بسوی داخل نائل شدہ باشد تراگشت در برد داخل کردہ آنرا بجایش
 آرند اما اکثر بعد از آن در موسوم بہ کاسی وینیکہ روایتیم از این استخوان است پیدا میشود و تا در باقی میماند پس اگر
 چنان شود انچہ علاجش در ذیل آنکسار آن نوشتہ شدہ یعنی اگر بسوی خارج نائل شدہ باشد درین وقت
 ہم یک انگشت دست در برد انداختہ در معادارند و از انگشت دست دیگر بر آن عمز کردہ بسوی انگشتی دست
 آنرا نائل سازند تا بر موضع طبیعی خود آید پس بعد مریض را با رام بر لنگ دارند و اہتمام نمایند کہ ہمیشہ طبع لب باند
 تا وقت اجابت بران عمز رسد بیان یازدہم در انخلع مفصل و رگ و آن عبارتست از اینکہ استخوان
 فخذ از فقرہ خود کہ در استخوان درگت بر آید و این انخلع بر چهار صورت واقع میشود یکی آنکہ زائیدہ استخوان

بیان نهم در انخلع استخوان علامت
 بیان دہم در انخلع عصعص
 بیان یازدہم در انخلع مفصل و رگ

فخذ از نقره خود برآمده بسوی لاد جانب خلف در عضلات سرین رود و دوم آنکه بعد برآمدن از نقره مذکوره پس سرین در جانب وحشی بود و بمقابل موازی نقره خود ماند از ان بلند نمیشود و بالاتر رود سوم آنکه بعد از تخلیج بجانب داخل سوراخ زیرین رود چهارم آنکه بعد از تخلیج بسوی جانب انسی در اریه روی یعنی در عضلات جانب انسی و قریب جلد اریه می آید و این صورت چهارم قلیل الوجود است و سبب صورت اولی اکثر افتادن بر زمین میباشد در حالتیکه بالقیل را بر پشت خود گرفته سرنگون کرده راه رفته باشد چه درین حال نه یاده صدمه سقوط بر فخذ می رسد و از ان انحلاج بر این صورت پیدا میشود و گاهی از افتادن بر روی وقتیکه که به کج و گون بسوی قدام باشد هم این صورت پیدا میگردد چه درین وقت هم صدمه بالاتر بر فخذ می رسد العلامات هرگاه انحلاج این مفصل بر این صورت پیدا شود پای علیل به نسبت پای صحیح قصیه میگردد زیرا که عظم فخذ از رفتن خود بسوی بالا قصیه میگردد پس عصب یعنی پاشنا از زمین بلند میشود و سرنامل قدم بر اریه بر زمین نهاده دارد و دو هم پای علیل بجانب انسی بدن بسوی پای صحیح مائل بود و راست کردن و منبسط ساختن پای علیل یا گردانیدن آن بجانب وحشی بدن از مریض گران است و اینها آنچه متوجه عمل مرکب در حال صحت محسوس میشود درین وقت صدمه گذشته این توبالای سرین در جانب خالت یافته میشود و از همین علامت تفرق در میان انحلاج و انکسار این استخوان کرده میشود چه در انکسار محض این توجیای خود محسوس میشود و علامت اینست که اول مریض را بپویانیدن کلار قام بیوش سازند بعد ساق پا را گرفته با فخذ بسوی بطن مائل کرده متصل سازند تا اینکه ساق پا بر فخذ نشیند و متصل گردد و بعد هر کبیرا گرفته فخذ را بجانب انسی مائل سازند تا سر فخذ بمقابل نقره خود آید بعد آن ساق پا را گرفته فخذ و باق پای علیل را بسوی جانب وحشی مائل ساخته راست سازند تا سر فخذ در نقره خود داخل شود بعد آن آنچه تدبیر عام انحلاج نوشته شده عمل کنند اما هرگاه در عظم فخذ از نقره برآمده در جانب وحشی بمقابل نقره خود پس سرین رفته باشد درین وقت هم سبب آن همان بود که در صورت اولی نوشته شده لیکن علامتش اینست که پای علیل به نسبت پای صحیح قدری قصیه بود و بسوی جانب انسی مائل باشد لیکن آنچه متوجه قسم اول بالای سرین محسوس میشود این محسوس میگردد زیرا که درین صورت سر استخوان فخذ در ثقبه که اندرون استخوان پلوس موجود است و از ان عصب کبیر بیرون آمده بسوی راجل می آید داخل میشود پس باین سبب برآمدگی آن محسوس نگردد و علامتش اینست که بعد بپویانیدن کلار قام اول پای مریض را بجانب انسی زیاد مائل سازند تا سر استخوان فخذ از ثقبه مذکور بیرون آید بعد آنچه در صورت اولی تدبیر عملی نوشته شده عمل کنند اما هرگاه سر استخوان فخذ از نقره خود برآمده بر زمین آمده باشد درین وقت سبب آن افتادن مریض بر زمین میباشد نه اینکه هر دو پا از اتصال خود با جدا شده در هر دو جانب وحشی کشاوه نواز خود با دور شده باشند العلامات پای علیل دراز میگردد و قدم قدری بجانب وحشی مائل میباشد و مریض بسوی قدم گون شده قیام میکند راست نمیشود زیرا که چون سر فخذ در عضلات شکم محسوس میشود

علامت نفاذ در میان انحلاج و انکسار

از این عضلات مذکور و متعده میشود پس اگر راست شده قیام کند این تند و انقباض عضلات زیاد شده انقباض میسراند و
 اینها هرگاه که بر محل درک در عالم صحت دیده میشود درین صورت معدوم میگردد و بجای آن خورد و فروری ایستادن
 میگردد و علاجش اینست که چون وقت خوابانیدن علیل بر بستر که آن ایستاده و دراز بماند بعد از اول نخندن از آنجا که
 ملاتی ساخته بعد قهزری بجانب وحشی مائل سازند تا سر استخوان از جای که هست بیرون آید بعد پای مریض را خم داده
 بسوی جانب انسی بدن چندان مائل سازند که سر که تازمین رسد و چون استخوان منقطع در محل خود آید تریه که در انقطاع نام
 نوشته شده مائل آید اما هرگاه بعد انقطاع راس نخند در جانب داخل بدن بسوی اریه قریب جلد آید پیش آنکه است
 که چون پای انسان در قهزری می افتد و درین وقت برای محفوظ ماندن خود از سقوط بدن خود را بسوی پشت
 میکشد و حرکت بقوت میدهد از آن خراطی را بطی که بر مفصل درک است شق شده راس نخند از نقره خود بیرون می آید این
 صورت چهارم از صور اربعه انقطاع درک حادث میشود و ایضا هرگاه انسان پای خود را از هم جدا کرده و دور آید
 و کشاده ایستاده باشد و درین وقت کدام صدمه ضرب از پس پشت بر نخند یا بر درک رسد از انهم این صورت چهارم
 پیدا میشود و بلا مثلش آنست که بغیر حدوث این انقطاع پای مریض از موضع بقدر یک آنچه قصه میگردد و قدم بسوی
 جانب وحشی مائل بود و سر استخوان نخند را بریده دیده میشود و از آن در اریه تو محسوس میگردد و علاجش آنست که اول
 پای مریض را بکشد بعد قهزرا بسوی شکم برزند و تا شکم رسانند بعد رگه را در دست گرفته خم داده نخند و پا را بسوی
 جانب انسی برزند تا سر نخند و نقره خود داخل شود وقتیکه شکم بیان دو از دهم در انقطاع منقطع
 که از آنفلک الکبیر و هندی صینی کی هدی گویند و آن بعد انقطاع یا بجانب وحشی یا بسوی جانب انسی یا بسوی
 حرکت کرده میروند و یا بعد انقطاع از طرف پهلوئی خود بجای که بوده با نخا ایستاده میشود لیکن بجانب زیرین بود
 ساق نمی آید زیرا که از جانب فی عضلات بر آن آمده متصل از آن گشته اند از هرگاه و تر آن منقطع شود آنرا بسوی بالا
 میکشند و چون که از جانب ساق کدام عضله بان متصل نشده اند بسوی ساق نمی آید پس هرگاه از جانب انسی صدمه
 و غمزه مان میرسد بسوی جانب وحشی می رود و چون از جانب وحشی صدمه بر آن آید بسوی جانب انسی بعد انقطاع می آید
 و هرگاه و تر آن که در جانب ساق منقطع میشود از کشش عضلات نخند بالا می رود و چون صدمه از جانب انسی بر آن
 رسد و برکناره آن از طرف وحشی غمزه درین صورت بجای خود بر سر پهلو ایستاده میشود العلامات زیاد از همه بسوی
 وحشی بدن بعد انقطاع میروند و خصوصاً در کسانی که پای شان کج و کجین بسوی جانب انسی مائل و با هم متصل نشد
 این انقطاع اکثر بسولت واقع میشود و هم بعد انقطاع آن ارتفاع رگه کم میگردد و بجای استخوان مذکور قدم
 خوردانگی فرورفته محسوس میشود و استخوان مذکور در جانب وحشی رگه بافته میشود و مفصل رگه عرض دیده میشود و
 علاجش آنست که اول کار را بهیئت تسلطی داشته قهزرا با شکم علیل متصل سازند بعد ساق پا را هم بلند سازند

بیان دروز دوم در انقطاع مفصل ریش

در انقطاع

بجام شفا کبریا کون کارینه

تا در عضلات فخذ استرخا پیدا شود آن زمان استخوان مذکور را از اعانت دست بجایش رسانند و هرگاه در جای
 انسی آید باشد علامات سابق موجود بود لیکن این استخوان در جانب انسی دیده میشود و علائش بعینه علاج مذکور
 یعنی به دستهای ساقین عضلات فخذ استخوان مذکور را بجای خودش آزند و هرگاه بسوی بالا رود درین وقت علائش
 اینست که بجای این استخوان ارتفاع کرده میشود نباشد بلکه فضای صاف مثل میدان دیده میشود و استخوان
 مذکور بالا بر استخوان فخذ یافته میشود و درین وقت در ورم ایجاز یابد میباشد زیرا که استخوان مذکور از بجای خود
 زیاده حرکت کرده و در رفته پس درین وقت آنچه در علاج انکسار آن تدابیر نوشته شده اند انهارا با استعمال آن
 و هرگاه بر پهلوئی خود ایستاده باشد و درین وقت بر سر که ارتفاع زیاده میشود و در پهلوئی آن غور محسوس
 میگردد و ساق بسوی فخذ منقبض نمیشود و علائش گاهی بسیار در ثوابه میگردد و استخوان بجای خود می آید و در غشای خود
 چسبیده میشود و غشای مذکور آنرا از آمدن بر جای خود مانع میشود پس درین وقت در بعضی از جوانین کلا رغام
 اول بیوش ساخته بعد ساق با رگهای بجانب تحتی او در بجانب زمین و بسیار حرکت دهند تا از آن غشا
 مذکور نترسند و التوای آن زائل شده استخوان بجای خود آید میان زمین و نخاع مفصل رگ
 آن ظلیل الوتوق است زیرا که این استخوان یعنی رقبه کبری ساق بسیار عرض است در باط و غشای ریشه دارد که
 لای آنست بسیار قوی است و ایضا این نخاع همیشه با تمام میباشند یعنی سر استخوان رقبه کبری ساق با
 ام و کمال از مفصل خود برنی آید بسبب زیادتی عرض خود و الا ممکن است که جلد بالای آن سالم و محفوظ از اشتقاق
 نماند اما بعد از نخاع مذکور این استخوان گاهی بجانب وحشی و گاهی بجانب انسی و گاهی بجانب خلف زیر کبه
 گاهی در جانب قدامی میشود و می آید السبب سبب آن اکثر افتادن از بالا خانه یا مکان بلند زمین
 ز سر قدین میباشد و گاهی بسبب زمین از بالای گردن آبی و غیره در وقت روانی آن هرگاه کسی
 نان جمیده بر زمین آید هم این نخاع پیدا میشود و علامات اکثر این استخوان در نخاع خود بجانب وحشی
 پرو و لیکن خواه بجانب وحشی رود یا بجانب انسی بر سر که میرود از نخاع و در جانب مقابل آن انحنای
 سوس میشود مثلاً اگر بجانب وحشی رود در جانب وحشی که بر ارتفاع در جانب انسی آن خور و انحنای
 شود و عضلات فخذ مستحق محسوس میشوند و علائش آنست که بعد مستحق و استحق علیل فخذ را با شکم آن ضمیمه
 مد ساق پارا راست کرده اگر استخوان بجانب وحشی رفته باشد ساق پارا بسوی جانب انسی مائل سازد و اگر
 جانب انسی رفته باشد بسوی وحشی مائل سازد تا رقبه کبری بجای خود آید و اگر بسوی خلف رفته باشد درین
 نش اینست که غور و انحنای در جهت قدام و ارتفاع در جانب خلف که دیده میشود و پای علیل در طول خود
 پای صحیح کم میگردد و علائش آنست که اول فخذ را به جادوی سپرده ام فرمایند که با شکم ملحق دارد و بخادم دیگر کم

بجام شفا کبریا کون کارینه

گفته که ساق پارابوی قدم بگردد تا سر قصبه کبری بمقابل مفصل خود آید درین وقت دستکار از جانب خلف عمر کرده استخوان مذکور را در مفصل آن داخل سازد و اگر در جانب قدام این استخوان آمده باشد علامتش آنست که استخوان در خلف مرتفع میشود میشود و قدری بالای آن غور و انقباض پیدا میکند و در استخوان مخدج جانب خلفت لبریکه دیده میشود و هم چون از عمر کردن سر استخوان مخدج شریان عظیم که خون را در رگی می آورد و در کبیر که خون پارابوی قلب میبرد و عصب کبیر که حس می آورد متغیر میشوند از انماز شریان عظیم دوران خون در ساق پابند میشود و خون نمی آید و ازان ساق پابند لاغر میگردد و ازانماز ورید کبیر خون که در ساق پابست بالا نمی رود و ازان رنگ ساق پابند بسیار میسگردد و ازانماز عصب حس از ساق پابند می شود و علائمش همانست که پیشتر نوشته شده لیکن در اینجا بعد قابل ساختن استخوان مذکور با مفصل آن استخوان مذکور را از جانب قدام عمر کرده و بجایش میسازند فتک کبیر بیان چهاردهم در انخللاع غضروف رگبه بر رگبه در مفصل رگبه بر رگبه و سر قصبه کبری یک یک غضروف است هم صورتها بلال و آن هر دو مثل رباطین و لاج میباشند که بسبب لزوم جهت خود وقت انبساط و انقباض رطل همراه سر قصبه ملازم میباشند و این هر دو غضروف بطور حشو خلل در میان مفصل را پر میکنند و این هر دو غضروف هم با خود با از رباط مربوط اند پس گاهی وقت راه رفتن چون بالغه خورده شود ازان رباط اینها گسسته شده و غضروف مذکور از جای خود حرکت کرده میروند می آید و تا جلد می رسد که از بالای جلد در مس کردن محسوس می شود و درین وقت درد و اذیت زیاده پیدا میشود و راه رفتن ممکن نباشد و از شدت اذیت مرض بر زمین می افتد و پای خود را بنحوی بر زمین میسازد که سرانال قدم بر زمین نهاده و پاشنار از زمین برداشته در کبیر را قدری نگون کوب میدارد و از اذیت آن سوزش یعنی مردم غشای آبدار این مفصل پیدا میشود و بسبب آن آب ازان جدا شده در مفصل مذکور مجتمع میگردد و فی الحقیقت این انخللاع در رگبه تام و جمیع پیدا میگرد و همیشه این انخللاع در غضروف جانب انسی دشت میشود و علائمش آنست که مریض مستلقی داشته ساق پارا با مخدج تویب سازد و بیمار را بسوی دیگر متوجه کنند تا باقی نبرد و عضلات مستقر می شوند پس باینکه مریض بی خبر گردد فوراً ساق پارا راست سازند و وقت راست کردن ساق پارا بسوی جانب انسی میل و حرکت دهند تا غضروف مذکور بجای خود آید و بعد آن علاج و مردم غشای آبدار نمایند چنانکه بجای خود مذکور است و چون که بعد رفع شدن این مردم اکثر ضعف درین مفصل باقی میماند زیرا که رباط و غشایه اینجا بسبب علاج مذکور مستقری و ضعیف میشود لذا وقت لغزیدن پا اکثر دوران این انخللاع پیدا میگرد و لهذا لزوم است که بعد حصول صحت از مردم کلاه را بر روی رگه برای این کار ساخته میشود در مفصل رگبه پاشنایه باشد تا بسبب آن قدری رباط قوی شوند و محفوظ از آفت مانند میان پانزدهم در انخللاع قصبه کبری ساق و ازانماز است حتی که مصنفین کتب هم حکایت یک دو نفر که درین انخللاع مبتلا شده باشند نوشته اند با کلمه این انخللاع از رسیدن

بیان این مردم در انخللاع غضروف رگبه کبیر

و فرق در این استخوان در استخوان رخ قدم که پیشتر مذکور شد آنست که در اول استخوان کعب بجای خود میماند و سر پای
 قصبه کبری و صغری از آن جدا شده پیش و پس میروند و بسبب آن معلوم میشود که این استخوان در جانب قدم
 یا خلف زیاد شده و اگر سر پای قصبه کبری بجانب خلف میروند استخوان کعب در جهت قدم زیاد دیده میشود و
 اگر بجانب قدم بنشینند این استخوان از جانب خلف زیاد میشود و اینجا استخوان ساق و عظم عقب بجای
 خود میماند و استخوان کعب خود حرکت کرده بسوی قدام و خلف می آید و این استخوان اگر چه نادر الوقوع است لیکن
 بعد وقوع اکثر این استخوان غیر تام بود و چون در جهت قدام آید زیر جلد مشط قدام مثل سلع دیده میشود و چون بسوی
 خلف رود همیشه بطور استخوان غیر تام بود زیرا که در ترقوی که بر عقب است از خروج تام آن مانع میشود اما درین صورت
 نزدیک این و تر مثل سلع دیده میشود و علاج چون استخوان غیر تام باشد خصوصاً هرگاه بسوی قدام آمده باشد
 درین وقت تدبیرش سهل است چه درین وقت لایق اینست که اول ساق پارا باقی متصل ساخته عضلات راستی
 کرده عقب و ساق را بکشند و از بالای این استخوان هم کرده آنرا بجایش آرند اما اگر ازین تدبیر استخوان کعب بجای
 نیاید از قطع کردن ساق و انگلش یعنی در ترقوی که بر پشت است عضلات بخوبی مستحضر میشوند و بعد آن استخوان مذکور
 بجای خود بسوالت می آید درین وقت آنرا قطع کنند لیکن قطع آن باین طریق بهتر است که سر کار در او جلد بالای تر
 مذکور بخوبی داخل کنند که سر کار در در جانب دیگر جلد بر نیاید پس اندرون جلد و تر مذکور را قطع سازند و بعد قطع کردن از
 همین نقطه که کار در او جلد رسانیده بودند آنرا بر آنرا زخم در خارج قلیل پیدا شود و کجا باشد در دو موضع جلد هم
 پیدا نشود لیکن اگر استخوان تام شده باشد درین وقت تدبیر دشوار است زیرا که درین صورت عضلات ساق که بر عظم
 عقب آمده اند استخوان مذکور را چندان بسوی خود میکشند که استخوان مذکور با استخوان ساق متصل شده مثل متصل
 جلد میگردد و چون که استخوان کعب فلیظ است لهذا ضرورت است که برای داخل کردنش در مفصل ساق را از عظم عقب چندان
 کشیده دور سازند تا وسعت دخول آن پیدا شود و آن هم دشوار است و گاهی این استخوان بعد از استخوان تمام زیر
 جلد آمده چندان در جلد و عشا ریشه دار و غیره اثر نمیبرد اما که بسبب آن غذا باین اعضا هم باین استخوان
 نمیرسد و از آن باین اعضا هم عظم کعب مرده میشوند و بعد مردن آنها زخم آنها پیدا میگردد و که بسبب آن نوبت
 به بر آوردن این استخوان میرسد و از آن آرام تام حاصل میشود و گاهی این استخوان کعب در سر پای قصبه کبری
 بجای خود میماند لیکن آنچه باطل است که این استخوان را با عظم عقب و عظم ذوقتی می بندند و شکسته گردد و از آن دانسته
 میشود که استخوان در مفصل استخوان کعب و ذوقتی در آمده و ملاجش آنست که اول تدبیر آمدن مفصل مذکور در
 جایش نمایند و اگر نیاید از قطع کردن ترقوی موافق بدایت سابق هر دو استخوانهای عقب و ذوقتی را بجای آنها
 از نزدیکان میبندند در استخوان بقیه عظام قدم در استخوان اینست که گاهی در دیگر عظام رخ قدم که سوا

بیان آنچه در استخوان کعب مفصل استخوان

و

استخوان حسب و ذورنی اندکم انخلع واقع میشود و علاجهش آنست که قدم غلیظ را گرفته بکشند و عظام را
 منگور و بر محل آنها آرد و از آنجمله عظام منقطعند که در آنها هم گاهی بندرت انخلع واقع میشود زیرا که حرکت در آنها
 بسیار کم است و پیشتر نوشته شده که در مفصل شتر حرکت انخلع زیاد میشود و در مفصل قایل حرکت کم عادت میشود
 و علاجهش هم همین است که بعد انخلع قدم را بکشند و عظام منقطع را بفرز کردن در جای آنها آرد و از آنجمله انخلع عظام
 و نامل قدم است که گاهی در آنها هم انخلع واقع میشود و تدبیرش همان است که در انخلع عظام از نامل دست نوشته شده
 لیکن چونکه انخلع عظام منقطع قدم واقع نمیشود و دیگر بصدقه قوی نماند با انخلع این عظام گاهی زخم هم حادث میشود
 پس اگر زخم پیدا شود و لائق علاج باشد علاج کنند و اگر لائق علاج نباشد درین صورت
 پامی منقطع را قطع نمایند تا گنیزد و پدید نشود و الا از موت عضو غلیظ هم زنده نتواند ماند میان نوزدهم در انخلع عظام
 فقار عنق و پشت و کمر است که چون درین عظام حرکت قلیل است و هم رباط آنها قوی هستند و عضلات که از آن متصلند
 غلیظ و مستحکم اند لهذا باین اسباب نمانند در آنها انخلع کمتر واقع میشود اما اگر حادث گردد پس اکثر همراه آن انگار
 هم میباشد و عوارض آن بسبب شاد و نا در باید دانست و ایضا انخلع در آنها ناممکنی افتد بلکه بسبب بیلان بود و از
 جای غیر حرکت قلیل میکند و ایضا باید دانست که انخلع مجرد که آن انگار در عظام مذکوره نیامده باشد در عظام
 فقار عنق و کمر ممکن است زیرا که درین مواضع از جانب بین و یسار دیگر عظام تا استخوان فقار متصل نشده اند که
 بدون شکستن آنها حرکت عظام فقار در جهت ممکن نباشد اما در عظام فقار پشت پس چونکه در هر دو جانب آنها
 استخوانهای پهلو متصل اند لهذا در انخلع آنها ضروریست که انگار موجود بود چه بدون شکستن استخوانهای فقار
 ممکن نیست که فقار پشت در جانب بین یا یسار باینجلا فقار عنق و کمر که بر پهلوهای آنها عظام متصلند
 لهذا در آن هر دو انخلع مجرد از انگار ممکن است که بافته شود و در فقار پشت وجود آن محال است کما باید دانست که
 اگرچه انخلع در همه فقار ممکن است لیکن در فقره اولی ذنابه از فقار کمتر واقع میشود و لغوت آن رباط فیها و اگر سایر عظام
 شود پس سبب آن بسیار قوی و شدید میباشد مثل اینکه خنای کرده شود یا کسی دستی زیر زنج و دست دیگری سطل
 نهاده آن را بر داند و از زمین بلند کند و از آن این فقرات منگور شوند اما در انخلع این فقرات فوراً منقطع
 بپاک میشود اما در میان فقره خامس و سابع از فقار عنق البته انخلع اکثر پیدا میشود و سبب آن هم صدقه قوی میباشد مثل
 اینکه کسی بر قیل سوار باشد و زیر محراب عمارت اتفاقاً قیل آن را برود و سر خود را برای حفظ خود زیر آن نمازد لیکن زیر محراب هر
 دو درون منگور شوند یا از اسپ یا از مکان بلند بر روی زمین افتد یا نا دانسته در آب قلیل بارانده شناوری از دور بخیال اینکه
 آب زیاد است و دفعه خود را از جانب سر بلند از دوازدهم سرگردن در ضرب سقوط مدیس باین اسباب در فقره خامس
 سادس انخلع می آید لیکن چون درین هر دو فقره انخلع راه پاد فقرات دیگر عنق که بالای این فقرات و ذنابه آنها هستند

باین ترتیب در انخلع عظام

همراه این هر دو متخلع میشوند و از آنهم مرخص فوراً یا بعد دو یک روز بسبب پیداشدن ورم عارض و آفت نفخ باکب و تشنج
 و علامتش آنست که اگر همراه آن متخلع نشده باشد بلکه اثر ظمیران رسیده باشد درین وقت دستکار زانوئی خواب
 بر محل متخلع نهاده عمر کند و هر دو دست را در جانب قدام عقب رسانیده عشق را بسوی جهت خلف کشد تا فقرات متخلع
 بجای خود آیند و این عمل از متخلع رفع گردد و چونکه در انخلع فقار ظمیرانکسار عظام هم ضرورت پس آنچه تدبیر در آنکسار
 تحاریر است نوشته شده وقت انخلع آنها هم آنرا بعمل آرد و در انخلع فقرات گرم چون جسد او را آنکسار
 شاد است و آنچه علامات که در آنکسار آنها پیدا میشوند اینجا هم موجود میباشد و هم علاج آنهام بعین علاج
 این انخلع است پس وقت ضرورت بعلاج آن پردازد فقط

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم

در آن هم چند فصل اند فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن است تا آنکه تعریف حقیقی سم که اثر مضر و مسموم
 بسیار دشوار است لیکن بچند عبارت و الفاظ حقیقت زهر را برای فهم بیان میکنند اول آنکه زهر چیزی را گویند که چون
 در بدن داخل شود بآی طریق مکان اذعان غذا به بدن حاصل نشود و آن خود چیزی در میگیرد و آخر تا نیز آن احلاک افشاء
 بدن میباشد و دوم آنکه آنچه بر بدن وارد شود یا در بدن داخل گردد و در آن تاثیر مضر خواهد بطور تنقیص و ابطال افعال
 اعضای بدن یا بایجاد افعال مذکوره نماید یا بسبب عمل کمیالی یعنی پیدایش اختلال بعضی اجسام و فانی گردانیدن بعضی دیگر
 که در بدن بودند اظهار اثر خود کند همیشه تکیه ازین تاثیر بر بدن را فانی و فاسد گرداند آنرا زهر میگویند سوم آنکه آنچه بر بدن
 وارد شده یا بطور ماکول و بیشتر و در معده داخل گشته در بدن رود و جوهر و صورت و طبیعت خاص آن مضاد
 حیات انسان و حیوان بود آنرا زهر میگویند بالجملة تاثیر زهر در بدن بعد از اذعان آن بر بدن یا بعد خوردن و
 داخل شدن اندرون بدن بهر طریق که باشد بدو صورت میشود یکی بطور فیزیکی یا لوجی یعنی زیاده و کم کردن افعال اعضا
 بدن چنانکه از خوردن اسهال کنیا حرکت عضلات و اعصاب زیاده شده تشنج پیدا میگردد دوم بسبب حمل حرکت کمیالی
 چنانکه از اذعان کردن سلفیورک ایسڈ یا کاسک پلاس یا سکیپور بر جلد زخم پیدا میشود و هم از خوردن این سکیپور در معده
 زخم حادث میشود و اینها نیز زهر گاهی خاص بر عضویکه بر آن نهاده شود ظاهراً هر یک در چنانکه از اذعان کردن
 سلفیورک ایسڈ بر جلد چنانکه اذکار کرده شده بر جانها زخم حادث میشود و گاهی در اعضای که از محل ورود آن
 دور اند تاثیرش ظاهر میشود چنانکه هر گاه سم الفار را زیر جلد رسانند در خون داخل شده در قلب و اسای صغیر و کبار
 رفته بر میوکس میهن آنها از تاثیر خود اذیت میرسانند از وقت تشریح کسیکه سم الفار خورده مرده باشد غشای اندرون
 دیوار قلب و هم در غشای اندرون قلب آن سرخی دیده میشود و اسهال رموی و گاهی فی الدم هم بعد شرب آن جاری گردد

باب پنجم از کتاب امراض عامه در بیان سموم فصل اول در بیان تعریف سم و کیفیت تاثیر آن

و ایضا باید دانست که گاهی زهر مقدار قلیل اگر نشانیده شود تا اثر آن بعد چند روز با بکجه و مدت معتد بظاهر میشود
 مثلا اگر مقدار قلیل از نوار طراشک هفته دو هفته مکرر کسی را خداند بعد مدت معتد به تاثیر ابلک آن ظاهر میشود
 و اگر یکبار مقدار کثیر آن بوشاند اثر ابلک از آن بزودی ظهور مینماید لیکن گاهی از زیاد خوردن زهر یکبار اثر
 آن مان و نجات هم حاصل میگردد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود و از آنکه در بدن نفوذ کند کمتر گردد پس
 بسبب آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن اثر آن ایمنی حاصل میشود همچنین اگر زهر
 همراه آب یا دیگر مائعات رقیقه حل کرده بوشاند تا اثر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حبس با بکجه و صورت
 غلیظ بودن آن خورانیده شود بعد مدتی که در آن در معده بسبب حرارت معده گداخته لطیف رقیق شود تا اثر
 ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کار بوکک ایستد یا
 یا سید و سیانک ایستد یا سلفیورک ایستد باشد یعنی در هوا منفصل شده سیاحت رقیق در ریه وارد و با این راه اثر
 آمیختن با خون و داخل شدن در بدن داشته باشد تا اثر آن سریع بود و ایضا چون زهر را بر بدن طلا سازند یا طلا
 نمایند یا با نسد فعل آن نسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هر گاه در عروق انداخته شود تا در خون پیا میزدود
 دوران آن افتاده در جمله بدن رسد و نفوذ کند تا اثر آن سریع میشود و لهذا قاعده تاثیر سم بنا بر تجربه بر این است
 کرده اند که هر گاه زهر را بر جلد بدن مالند و نهند تا اثر آن بعد روز زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسیده
 شود فعل آن نسبت استعمال اول که همانا طلا داد بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای ابلک یا
 یا غشای ابلک رسیده شود نسبت ساین آن در معده هم زمان ظهور تا اثر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در جلد
 بدن اندازند زمان ظهور اثر آن نسبت رسانیدن در غشای ابلک هم سریع بود و اسرع از منده برای ظهور تا اثر زهر
 آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف یا رساه یا لعاب دهن سگ و پوانه چنان هستند که
 اگر اینها را در معده رسانند بودی بقتل میشوند زیرا که آنها با رطوبات معده و از حرارت با منزه معده منفعول شده
 خود قانی میگردد و جوهر آن بکرت کیمیالی که در معده میشود مستحیل و خود مستهکک میگردد و اگر از خارج جلد و بدن
 در زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً بقتل می انجامند زیرا که ازین ممر مخط استقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
 خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده هلاک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم نسبت استوار
 ابدان جزئیست بدانکه از استعداد ابدان هم تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
 امور چند مختلف میشود گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی عادت خوردن افیون و کسی عادت خوردن هم افیون
 و ازین اعتبار زهر مذکور در بدنش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با هر مزاج و بدن میباشد
 هم تاثیر سموم در ابدان شخصی مختلف میشود چنانکه کسی را از مهمل خاص اسهال زیاد میشود و کسی را کم گردد و کسی

و ایضا باید دانست که گاهی زهر مقدار قلیل اگر نشانیده شود تا اثر آن بعد چند روز با بکجه و مدت معتد بظاهر میشود
 مثلا اگر مقدار قلیل از نوار طراشک هفته دو هفته مکرر کسی را خداند بعد مدت معتد به تاثیر ابلک آن ظاهر میشود
 و اگر یکبار مقدار کثیر آن بوشاند اثر ابلک از آن بزودی ظهور مینماید لیکن گاهی از زیاد خوردن زهر یکبار اثر
 آن مان و نجات هم حاصل میگردد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود و از آنکه در بدن نفوذ کند کمتر گردد پس
 بسبب آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن اثر آن ایمنی حاصل میشود همچنین اگر زهر
 همراه آب یا دیگر مائعات رقیقه حل کرده بوشاند تا اثر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حبس با بکجه و صورت
 غلیظ بودن آن خورانیده شود بعد مدتی که در آن در معده بسبب حرارت معده گداخته لطیف رقیق شود تا اثر
 ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کار بوکک ایستد یا
 یا سید و سیانک ایستد یا سلفیورک ایستد باشد یعنی در هوا منفصل شده سیاحت رقیق در ریه وارد و با این راه اثر
 آمیختن با خون و داخل شدن در بدن داشته باشد تا اثر آن سریع بود و ایضا چون زهر را بر بدن طلا سازند یا طلا
 نمایند یا با نسد فعل آن نسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هر گاه در عروق انداخته شود تا در خون پیا میزدود
 دوران آن افتاده در جمله بدن رسد و نفوذ کند تا اثر آن سریع میشود و لهذا قاعده تاثیر سم بنا بر تجربه بر این است
 کرده اند که هر گاه زهر را بر جلد بدن مالند و نهند تا اثر آن بعد روز زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسیده
 شود فعل آن نسبت استعمال اول که همانا طلا داد بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای ابلک یا
 یا غشای ابلک رسیده شود نسبت ساین آن در معده هم زمان ظهور تا اثر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در جلد
 بدن اندازند زمان ظهور اثر آن نسبت رسانیدن در غشای ابلک هم سریع بود و اسرع از منده برای ظهور تا اثر زهر
 آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف یا رساه یا لعاب دهن سگ و پوانه چنان هستند که
 اگر اینها را در معده رسانند بودی بقتل میشوند زیرا که آنها با رطوبات معده و از حرارت با منزه معده منفعول شده
 خود قانی میگردد و جوهر آن بکرت کیمیالی که در معده میشود مستحیل و خود مستهکک میگردد و اگر از خارج جلد و بدن
 در زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً بقتل می انجامند زیرا که ازین ممر مخط استقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
 خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده هلاک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم نسبت استوار
 ابدان جزئیست بدانکه از استعداد ابدان هم تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
 امور چند مختلف میشود گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی عادت خوردن افیون و کسی عادت خوردن هم افیون
 و ازین اعتبار زهر مذکور در بدنش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با هر مزاج و بدن میباشد
 هم تاثیر سموم در ابدان شخصی مختلف میشود چنانکه کسی را از مهمل خاص اسهال زیاد میشود و کسی را کم گردد و کسی

و ایضا باید دانست که گاهی زهر مقدار قلیل اگر نشانیده شود تا اثر آن بعد چند روز با بکجه و مدت معتد بظاهر میشود
 مثلا اگر مقدار قلیل از نوار طراشک هفته دو هفته مکرر کسی را خداند بعد مدت معتد به تاثیر ابلک آن ظاهر میشود
 و اگر یکبار مقدار کثیر آن بوشاند اثر ابلک از آن بزودی ظهور مینماید لیکن گاهی از زیاد خوردن زهر یکبار اثر
 آن مان و نجات هم حاصل میگردد چه از آن گاهی بزودی قی و اسهال جاری میشود و از آنکه در بدن نفوذ کند کمتر گردد پس
 بسبب آن زهر مذکور هم خود همراه قی و اسهال از بدن خارج میشود و از آن اثر آن ایمنی حاصل میشود همچنین اگر زهر
 همراه آب یا دیگر مائعات رقیقه حل کرده بوشاند تا اثر آن بزودی ظاهر میشود و اگر بطور سفوف یا حبس با بکجه و صورت
 غلیظ بودن آن خورانیده شود بعد مدتی که در آن در معده بسبب حرارت معده گداخته لطیف رقیق شود تا اثر
 ظاهر میگردد همچنین چون با غذا آمیخته خورانیده شود مدت ظهور اثر آن بطی میباشد و اگر زهر مثل کار بوکک ایستد یا
 یا سید و سیانک ایستد یا سلفیورک ایستد باشد یعنی در هوا منفصل شده سیاحت رقیق در ریه وارد و با این راه اثر
 آمیختن با خون و داخل شدن در بدن داشته باشد تا اثر آن سریع بود و ایضا چون زهر را بر بدن طلا سازند یا طلا
 نمایند یا با نسد فعل آن نسبت زهر مشروب و ماکول بطی میباشد و هر گاه در عروق انداخته شود تا در خون پیا میزدود
 دوران آن افتاده در جمله بدن رسد و نفوذ کند تا اثر آن سریع میشود و لهذا قاعده تاثیر سم بنا بر تجربه بر این است
 کرده اند که هر گاه زهر را بر جلد بدن مالند و نهند تا اثر آن بعد روز زمان زائد ظاهر میشود و چون در معده رسیده
 شود فعل آن نسبت استعمال اول که همانا طلا داد بوده در زمان قلیل ظاهر میگردد و اگر در غشای ابلک یا
 یا غشای ابلک رسیده شود نسبت ساین آن در معده هم زمان ظهور تا اثر آن قلیل میباشد و اگر زهر را در جلد
 بدن اندازند زمان ظهور اثر آن نسبت رسانیدن در غشای ابلک هم سریع بود و اسرع از منده برای ظهور تا اثر زهر
 آنست که در عروق انداخته شود و بعضی اقسام زهر مثل زهر کف یا رساه یا لعاب دهن سگ و پوانه چنان هستند که
 اگر اینها را در معده رسانند بودی بقتل میشوند زیرا که آنها با رطوبات معده و از حرارت با منزه معده منفعول شده
 خود قانی میگردد و جوهر آن بکرت کیمیالی که در معده میشود مستحیل و خود مستهکک میگردد و اگر از خارج جلد و بدن
 در زخم یا در عروق آنها را رسانند فوراً بقتل می انجامند زیرا که ازین ممر مخط استقیم در خون داخل شده بر صورت و قوت
 خود باقی مانده در اعضا بزودی نفوذ کرده هلاک میشوند فصل دوم در بیان اختلاف تاثیر سموم نسبت استوار
 ابدان جزئیست بدانکه از استعداد ابدان هم تاثیر زهر در اشخاص مختلف میشود و استعداد ابدان بسبب
 امور چند مختلف میشود گاهی بسبب عادت خاص چنانکه کسی عادت خوردن افیون و کسی عادت خوردن هم افیون
 و ازین اعتبار زهر مذکور در بدنش تاثیر قلیل مینماید و گاهی بسبب خصوصیت خاصه فطری که با هر مزاج و بدن میباشد
 هم تاثیر سموم در ابدان شخصی مختلف میشود چنانکه کسی را از مهمل خاص اسهال زیاد میشود و کسی را کم گردد و کسی